

سکون و هدایت، تحلیلی پدیدارشناسانه از سوره کهف بر پایه بوئیقای گاستون باشلار

شیوا صادقی^۱ و محمد رضا بیگی^۲

چکیده

سوره کهف با روایت داستان اصحاب کهف، زمینه‌ای برای انتقال پیام‌های هدایت و رشد معنوی انسان فراهم می‌کند. این پژوهش با هدف تحلیل ساختار فضا‌مند و تجربه درونی انسان در سوره کهف، از رویکرد پدیدارشناختی بهره گرفته و چارچوب بوئیقای گاستون باشلار را مبنای تحلیل قرار داده است. مطالعه بر چهار مؤلفه شاخص باشلار، شامل خانه و آشیان، صدف، دیالکتیک درون و برون و بی‌کرانگی درون، متمرکز است تا تبیین کند که محیط‌های محدود و پناهگاهی داستان اصحاب کهف چگونه امکان تمرکز در عبادت، آرامش درونی و درک هدایت الهی را فراهم می‌کنند. روش پژوهش، کیفی - تحلیلی است و در آن، آیات ۹ تا ۲۶ سوره کهف تحلیل شده و نمونه‌ها بر اساس چهار مؤلفه یادشده دسته‌بندی و بررسی شده‌اند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که غار به‌عنوان فضای پناه، از طریق تعامل میان درون و برون و تجربه بی‌کرانگی درون، در چارچوب فضا‌مندی تخیلی باشلار، نقش مؤثری در انتقال پیام هدایت و رشد معنوی انسان دارد. سوره کهف با بهره‌گیری از ساختار فضا‌مند خود، تجربه درونی و حضور ذهن معنوی انسان را شکل می‌دهد و زمینه همذات‌پنداری با شخصیت‌ها و درک حکمت الهی را فراهم می‌سازد. همچنین، فضاهای محدود و پناهگاهی داستان اصحاب کهف با ایجاد سکون و تمرکز ذهنی، در فرایند هدایت انسان کارکردی معنادار دارند. بر این اساس، چارچوب پدیدارشناسانه باشلار ظرفیت مناسبی برای تبیین تجربه درونی و حضور معنوی انسان در متون دینی فراهم می‌آورد.

واژگان کلیدی: سوره کهف، پدیدارشناسی، بوئیقای فضا، گاستون باشلار.

^۱ . استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجه دانشگاه پیام نور، تهران،

ایران؛ (نویسنده مسئول)؛ (shsadeghi@pnu.ac.ir).

^۲ . استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجه دانشگاه پیام نور، تهران، ایران؛

(m.beigi@pnu.ac.ir).

مقدمه

پدیدارشناسی یکی از جریان‌های فلسفی عمده و تأثیرگذار قرن بیستم است که می‌توان آن را، در تعریفی کوتاه، «بازگشت به خودِ اشیاء» دانست. این رویکرد در جریان‌های مختلفی همچون هوسرلی، هایدگری و باشلاری جلوه یافته است؛ هوسرل بر بازگشت به خودِ اشیاء، هایدگر بر هستی‌شناسی و باشلار بر تجربه تخیلی و رؤیاپژوهی تأکید کرده است (Keat, ۱۹۸۲, p ۲). هوسرل پدیدارشناسی را هم‌زمان روش و طرز فکری فلسفی می‌دانست و معتقد بود که در جهان زندگی، همه‌چیز معنا یا دلالتی انسانی می‌یابد؛ در حالی که علم مدرن این جهان را انکار کرده و به جای آن، جهانی کاملاً بخردانه، یعنی جهانی علمی - ریاضی، جایگزین کرده است (هوسرل، ۱۳۷۲، ص ۳۹).

هایدگر دستاوردهای هوسرل را به چند اکتشاف بنیادین، از جمله قصدیت، شهود مقولاتی و امر پیشینی، محدود نمود (Heidegger, ۱۹۹۶, p۲۷). او با بررسی انواع مختلف نشان‌دادن پدیدارها، به این نتیجه رسید که همه این شیوه‌ها ریشه در نشان‌داده‌شدن پدیدار از جانب خودِ آن دارند و تا زمانی که مفهوم نشان‌دادن را درنیابیم، هیچ‌یک از شیوه‌های مشتق‌شده قابل فهم نخواهند بود (خالقی دامغانی، ۱۳۹۰، ص ۱۲).

باشلار رویکرد متفاوتی اتخاذ کرد و فلسفه را نه در نظام‌های انتزاعی، بلکه در «تجربه زنده تخیل» جست‌وجو کرد. وی در «بوطیقای فضا» معتقد است که راه فهم حقیقت، عبور از تفکر مفهومی و روی آوردن به ژرفای خیال است؛ جایی که انسان با جهان به شکلی بی‌واسطه و تازه مواجه می‌شود. باشلار خیال را نیرویی خلاق و مولد می‌داند که می‌تواند «جهان‌های تازه» بسازد و شناخت پدیده‌ها را تنها از طریق توجه به کیفیت عاطفی و تصویری آن‌ها ممکن می‌داند (باشلار، ۱۳۹۰، ص ۹). او در این اثر، رابطه انسان با فضاها را فیزیکی و درک ما از مکان‌ها را بررسی می‌کند و تأکید دارد که مکان‌ها تنها ظرفی فیزیکی نیستند، بلکه دارای جنبه‌های احساسی و عاطفی‌اند، با خیال پیوند می‌خورند و معنای وجودی می‌یابند. فضاها صمیمی و کوچک، مانند خانه، به باور باشلار، گنجینه‌هایی هستند که روح مکان را شکل می‌دهند و جریان خیال را در

انسان فعال می‌کنند (همان، صص ۱۸-۹).

سوره کهف، با روایت داستان اصحاب کهف، نمونه‌ای برجسته از متون دینی است که پیام هدایت و سکون معنوی انسان را منتقل می‌کند. داستان فرار گروهی از انسان‌ها به غار، تجربه سکون و خواب و بازگشت آنان به جهان مادی، فرصتی برای مطالعه ساختار فضامند تجربه معنوی انسان فراهم می‌آورد. بر این اساس، پرسش اصلی پژوهش این است که چگونه چهار مؤلفه باشلار، شامل خانه و آشیان، صدف، دیالکتیک درون و برون و بی‌کرانگی درون، می‌توانند ساختار فضامند سوره کهف و چگونگی انتقال پیام هدایت و آرامش درونی را تبیین کنند؟

این پژوهش از رویکرد کیفی - تحلیلی بهره می‌گیرد و چارچوب نظری آن بر بوطیقای گاستون باشلار استوار است. با تحلیل آیات ۹ تا ۲۶ سوره کهف، پژوهش می‌کوشد تبیین کند که فضاهای محدود و پناهگاهی داستان اصحاب کهف چگونه زمینه‌ساز سکون و تمرکز ذهنی و امکان تجربه حضور معنوی می‌شوند. انتظار می‌رود این بررسی، ارتباط میان تجربه فضامند انسان و انتقال پیام هدایت الهی در متن قرآن را روشن سازد و ظرفیت چارچوب باشلار را به‌عنوان ابزاری برای تحلیل تجربه معنوی در متون دینی نشان دهد.

پیشینه پژوهش

مطالعات و تحلیل‌های ادبی و پژوهش‌های متعددی درباره سوره کهف انجام شده است که عمدتاً از رویکردهایی همچون زبان‌شناسی نقش‌گرا، معناشناسی شناختی، بلاغت، بافت‌شناسی موقعیتی، ترجمه‌شناسی و تحلیل انتقادی گفتمان بهره برده‌اند و بر ساختار زبان، طرحواره‌های حرکتی، گفتمان موقعیتی یا کیفیت ترجمه تمرکز کرده‌اند. از جمله پژوهش‌هایی که با رویکردهای مذکور به بررسی سوره کهف پرداخته‌اند، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد.

عباس اقبالی و همکاران، در مقاله‌ای با عنوان «بررسی گفتمان موقعیت تسلیم و امید به خدا در سوره کهف بر اساس نظام نقش‌گرای هلیدی»، با رویکرد نقش‌گرای هالیدی نشان می‌دهند که بافت موقعیتی سوره کهف، از طریق پیوند گستره، منش و شیوه سخن با لایه‌های معنایی زبان، نقشی تعیین‌کننده در تبیین گفتمان تسلیم و امید به خداوند در سطوح فردی، اجتماعی و اعتقادی دارد.

کبری برزگرپش و همکاران، در مقاله‌ای با عنوان «تحلیل شناختی عنصر حرکت در سوره کهف بر اساس نظریه تالمی»، با رویکرد زبان‌شناسی شناختی و بر پایه نظریه تالمی نشان می‌دهند که عنصر حرکت در سوره کهف عمدتاً فعل‌محور است و از طریق طرحواره‌های حرکتی، با حضور پیکره‌های عینی و انتزاعی و حرکت‌های پویا و ایستا، مفاهیم انتزاعی داستان‌ها را به صورت تصویری و پویا عینیت می‌بخشد.

نیلوفر زریوند و همکاران، در مقاله‌ای با عنوان «تحلیل سوره کهف بر پایه رویکرد معناشناسی شناختی»، به بررسی مفاهیم و معانی سوره کهف بر پایه معناشناسی شناختی پرداخته و نشان می‌دهند که چگونه سازوکارهای شناختی، مانند طرحواره‌ها، استعاره‌های مفهومی و تصویرسازی ذهنی، در شکل‌دهی و انتقال معانی آیات این سوره نقش دارند.

علی صیادیان و همکاران، در مقاله‌ای با عنوان «کیفیت ترجمه معنایی از منظر تئوری لارسن در ترجمه یثربی از قرآن (مطالعه موردی ترجمه سوره کهف)»، به ارزیابی کیفیت ترجمه معنایی قرآن در ترجمه محمد مهدی یثربی از منظر نظریه ترجمه معنایی لارسن می‌پردازند و با مطالعه موردی سوره کهف، میزان انتقال دقیق معنا، پیام و کارکرد مفهومی آیات از متن عربی به فارسی را بررسی می‌کنند.

مفتاح بن عروس، در مقاله «في علاقة النص بالمقام؛ سورة الكهف نموذجاً»، به بررسی رابطه متن قرآنی با مقام (بافت موقعیتی) در سوره کهف می‌پردازد و نشان می‌دهد که چگونه عناصر مقام، مانند شرایط نزول، مخاطب، هدف گفتمان و موقعیت ارتباطی، در شکل‌گیری معنا، انسجام و دلالت‌های آیات سوره کهف نقش تعیین‌کننده دارند.

زینب السالم و همکار، در مقاله «براعة التخلّص في النص القرآني سورة الكهف أنموذجاً»، به بررسی فن بلاغی «براعة التخلّص» در متن قرآن کریم، با تمرکز بر سوره کهف، می‌پردازد و نشان می‌دهد که چگونه قرآن با گذار هنرمندانه و پیوسته میان موضوعات و داستان‌های مختلف این سوره، انسجام معنایی و بلاغی متن را حفظ کرده و پیام‌های هدایتی را به شکلی مؤثر منتقل می‌کند.

در پژوهش‌های یادشده، مفهوم «فضا» عمدتاً در چارچوب کارکردهای زبانی، شناختی یا گفتمانی صورت‌بندی شده است. برای مثال، در زبان‌شناسی نقش‌گرای هلییدی، فضا ماهیتی ارتباطی و اجتماعی دارد و در نسبت با موقعیت‌های کنش زبانی تعریف می‌شود؛ در حالی که در بوطیقای فضا نزد باشلار، فضا تجربه‌ای فردی، درونی و پیش‌ازبانی است که در سطح تخیل و زیست درونی انسان شکل می‌گیرد. همچنین، فضاهای مبتنی بر طرحواره‌ها و نقشه‌های شناختی ناظر بر سامان‌دهی مفهومی تجربه‌اند، اما در بوطیقای باشلار، فضا به مثابه مکانی زیسته و خیالین، حامل عمق عاطفی و وجودی است. برخلاف برخی رویکردهای بلاغی که فضا را محصول تجربه‌های پس‌ازبانی می‌دانند، باشلار بر تجربه پیش‌ازبانی فضا تأکید دارد. از این‌رو، این پژوهش، به جای خوانش‌های اجتماعی یا ایدئولوژیک فضا در تحلیل گفتمان، بر درک پدیدارشناسانه فضا به مثابه بستری برای شکل‌گیری تجربه درونی و هدایت معنوی انسان تمرکز می‌کند. با توجه به بررسی پیشینه پژوهش، تاکنون مطالعه‌ای که سوره کهف را با رویکرد پدیدارشناسانه تحلیل کرده باشد، یافت نشده است. تحلیل تجربه‌های درونی، فضاهای ذهنی و معنایی آیات و نقش سکون و فضا در شکل‌دهی به معنا و تجربه مخاطب، که محور اصلی رویکرد پدیدارشناسانه و بوطیقای گاستون باشلار است، در پژوهش‌های مرتبط با سوره کهف کمتر مورد توجه قرار گرفته است. از این‌رو، این خلأ پژوهشی، ضرورت بررسی پدیدارشناسانه سوره کهف را برجسته می‌کند.

چارچوب نظری و مفهوم‌شناسی

۱. مکان و فضا

«مکان» در فرهنگ لغت عربی به معنای «هرجا» و «همه‌جا» است (انطوان، ۱۳۷۷، ص ۶۰۰). در فرهنگ معین، «جای، محل، جایگاه و...» برای آن ذکر شده است (معین، ۱۳۸۶، ص ۱۵۴۷). همچنین، «فضا» نیز در همان مرجع به معنای «مکان وسیع، زمین فراخ، ساحت، هوا، حجم یک مکان و مکانی که کره زمین اشغال کرده است» آمده است (معین، ۱۳۸۶، ص ۱۰۸۷). «اینکه واژه فضا به چه امری دلالت می‌کند، در معنای قدیمی‌اش، یعنی روم، دیده می‌شود؛ یعنی محلی که برای منزل کردن اختصاص یافته است. بدین‌سان، فضاها هستی خود را از

مکان‌ها به دست می‌آورند، نه فضا» (نیچه، ۱۳۷۹، ص ۷۳). بنا به گفته نوربرگ شولتز، «وجود بنا به معنی وجود مکان معماری نیست؛ بلکه مکان به معنی سکونت گزیدن، یعنی نحوه بودن انسان است. بدون حضور انسان، مکان هویت ندارد» (نوربرگ شولتز، ۱۳۸۸، ص ۱۵).

ادوارد رلف، به‌عنوان یک پدیدارشناس، معتقد است که فضا نه در ذهن است و نه در جهان، بلکه به‌عنوان بخشی از تجربه روزمره ما در جهان شکل می‌گیرد. از دیدگاه او، «هستی انسان اساساً فضایی است و این فضایی بودن، ویژگی‌هایی چون نزدیکی، جدایی، فاصله و جهت را به منزله روش‌های هستی‌دربرمی‌گیرد. (Relf, ۲۰۰۰, p۲۶) «مفهوم فضا زمانی پدیدار می‌شود که گروهی انسانی فعالیت را در مکانی انجام دهند. از این پس، فضا بستری برای بیان فعالیت و رفتارهای انسانی می‌گردد؛ محلی برای تخیل و واقعیت. «فضا می‌تواند وضعیت دلسردکننده، رهایی‌بخش یا خفه‌کننده، الهام‌بخش یا کسل‌کننده باشد؛ روح مکان زودگذر است و به مکان شخصیت و هویتی منحصر به فرد می‌بخشد. (Pallasmaa, ۲۰۱۴, p۲۳۲) «گاستون باشلار در «بوطیقای فضا»، برای پدیدارشناسی تخیلی مکان، اصطلاح «مکان‌کاوی» را به کار می‌برد؛ اصطلاحی که بارها به قصد روان‌کاوی با مکان همراه شده و به دنبال کاویدن مکان به شکلی خیالی است. این کاویدن، که مختصات آن را به شکلی مبسوط در «بوطیقای فضا» مورد بررسی قرار داده است، معادل درک پدیدارشناختی مکان به شکلی خیالی است که مختص باشلار بوده و کارکرد ساختمان‌سازانه و معمارگونه ندارد. به نقل از باشلار، مکان‌کاوی، «روان‌شناسی سازمان‌یافته‌ای است از جایی که در آن زندگی صمیمانه‌ای داشته‌ایم» (باشلار، ۱۳۹۰، ص ۴۸). باشلار را می‌توان یکی از فیلسوفان تخیل نامید. به عبارت دقیق‌تر، تخیل که از همان آغاز با نگاهی تردیدآمیز مورد توجه باشلار بود، رفته‌رفته به موضوع اصلی اندیشه او تبدیل شد. باشلار برای تمایز میان داده‌های عقلانی و تجربی و داده‌هایی که بر پایه باورها و علایق استوارند، به موضوع تخیل پرداخت. با باشلار، نه فقط تخیل از حاشیه مطالعات، به‌ویژه مطالعات فلسفی، به کانون آن تبدیل شد، بلکه تعریف نوینی نیز یافت. باشلار برخلاف برخی دیگر معتقد است که تخیل چیزی فراتر از شکل‌دادن به تصاویر واقعیت است. او معتقد است خیال‌پردازی نیروی

شکل دادن به تصاویر واقعی نیست؛ بلکه نیروی شکل دادن به تصاویری است که از واقعیت گذر می‌کنند؛ تصاویری که واقعیت را می‌سرایند (Bachelard, ۱۹۴۲, p۲۳). باشلار به وسیله تخیل، متن را به شناخت مؤلف و آن هم «من خلاق» او مرتبط می‌کند، نه اینکه از طریق زندگی‌نامه مؤلف به شناخت متن بپردازد. علت اتخاذ چنین روشی، اهمیتی است که باشلار برای تخیل در متن قائل است؛ زیرا از نظر او، متن ادبی و هنری با «من خلاق» و عمیق مؤلف سروکار دارد. تخیل خلاق فارغ از گذشته، حال و آینده است. او وابسته به اتفاقات و گذشته نیست، بلکه اتفاقات را درک و پیش‌بینی و حتی می‌آفریند. صور خیالی اصیل، پدیده‌هایی مستقل و خلاق هستند (نامور مطلق، ۱۳۸۶، ص ۶۴). باشلار در نقد، به دنبال بوطیقای یک متن یا یک شاعر می‌گردد؛ اما اگر گفته می‌شود شاعر، منظور شاعری با ویژگی‌های زندگی‌نامه‌ای نیست، بلکه بوطیقای شعری و شاعرانه اوست. به همین دلیل، باشلار در جست‌وجوی عمیق‌ترین عناصری بود تا به وسیله آن‌ها بتواند بوطیقای یک متن و شاعران آن را دریابد. بنابراین، نقد باشلاری به واسطه یک تصویر خیالی، کشف جهانی را بازسازی می‌کند که در آن، روان یک هنرمند می‌خواهد زندگی کند (Tadie, ۱۹۸۷, p۱۱۲).

باشلار در «بوطیقای فضا» با رویکردی پدیدارشناختی به بررسی فضاهایی می‌پردازد که امکان بروز تخیل، رؤیا و تجربه‌های درونی انسان را فراهم می‌کنند. او این فضاها را نه به مثابه مکان‌هایی صرفاً فیزیکی، بلکه به عنوان کانون‌هایی برای سکونت ذهنی، امنیت عاطفی و حضور شاعرانه در جهان می‌فهمد. چنین نگاهی، تمرکز بر تجربه فردی و معنوی انسان در تعامل با محیط را برجسته می‌سازد و امکان مطالعه فضاها را فراتر از کارکردهای عینی و مادی آن‌ها فراهم می‌کند. از این منظر، برای تحلیل سوره مبارکه کهف، ابتدا باید با چهار مؤلفه شاخص باشلار، یعنی خانه و آشیان، صدف، دیالکتیک درون و برون و بی‌کرانگی درون، آشنا شد تا چگونگی روایت اصحاب کهف و فضاهای محدود آنان و نیز تجربه سکون، حضور ذهن و بهره‌گیری از هدایت الهی برای مخاطب تبیین شود.

۲. خانه و آشیان

«خانه» در پدیدارشناسی ارزش‌های صمیمی فضای درون، ماهیتی شاخص دارد؛ زیرا هم خیال‌پراکنده و هم خیالات یکپارچه را مهیا می‌کند. بحث تنها بر توصیف خانه‌ها یا تحلیل علت راحتی آن‌ها نیست، بلکه باید به لایه‌های عمیق پیوند سکون توجه کرد؛ لایه‌هایی که نشان می‌دهند چگونه در فضای خانه خود، منطبق با دیالکتیک‌های زندگی، ریشه می‌دوانیم و خانه به گوشه‌ای از دنیای ما و نخستین جهان ما تبدیل می‌شود؛ نظامی واقعی که با تجربه زندگی پیوند دارد (باشلار، ۱۳۹۰، ص ۱۹). این لایه‌ها، طرح‌های اولیه و ناتمام، پدیده‌ای روان‌شناسانه‌اند و نه رنگ‌آمیزی سطحی و اضافی. تخیل، مانند انسان، کوچک‌ترین پناه‌ها را جست‌وجو می‌کند و دیوارهای نامحسوس می‌سازد؛ با پناه گرفتن در آن‌ها آسودگی می‌یابد یا در پس دیوارهای سبتر می‌لرزد و بی‌اعتمادی خود را تجربه می‌کند. بدین ترتیب، خانه با واقعیت و استعاره در اندیشه و رؤیا تجربه می‌شود و دیگر صرفاً محیطی کاربردی نیست. از طریق رؤیا، سکونت‌گاه‌های مختلف زندگی بر یکدیگر اثر می‌گذارند و خاطرات گذشته حفظ می‌شوند. رفتن به خانه جدید، هنگامی که خاطرات مکان‌های دیگر به سراغمان می‌آید، ما را به سرزمین کودکی و سکون باز می‌گرداند؛ سرزمینی که ساکنان آن فراموش شده‌اند. با دلبستگی زندگی می‌کنیم و با زنده کردن خاطرات، آرامش می‌یابیم و پناه می‌گیریم (همان، ص ۲۴). همچنین، «در جهان اشیای بی‌جان، آشیانه‌ها همیشه اهمیتی چشم‌گیر دارند که برای آدمی مطلوبیتی تمام دارد.» آشیانه یکی از شگفتی‌های زندگی حیوانی است و مهارتی که حیوانات با آن می‌سازند، چنان است که بهتر از آن نمی‌توان تصور کرد. هیچ انسانی نمی‌تواند خانه‌ای بسازد که از آشیانه‌های کوچک حیوانات مناسب‌تر باشد. برای پرنده، آشیانه خانه‌ای گرم، دلپذیر و جان‌بخش است و پوشش مطمئنی برای پرنده کوچک فراهم می‌کند (همان، ص ۳۸).

ماهیت «آشیانه» برای انسان صرفاً فیزیکی نیست؛ در ذهن انسان، نمادی از بازگشت، امنیت، سادگی و آرامش است و یافتن آن، ما را به دوران کودکی یا حتی کودکی‌ای که ای کاش می‌داشتیم، باز می‌گرداند. باشلار می‌گوید: «پدیدارشناسی توصیف آشیانه‌هایی نیست که در طبیعت وجود دارند... بلکه روشن کردن علاقه‌ای است که با آن به دنبال آشیانه‌ها می‌گردیم یا از دیدن آن‌ها شاد

می‌شویم.» آشیانه، مانند خانه، نمایانگر «خیال خانه‌ای ساده» است و گذر از خیال آشیانه به خانه یا بالعکس، تنها در فضای سادگی رخ می‌دهد. آشیانه هم پناهی واقعی و هم نمادی ذهنی است و تجربه آن، پل ارتباطی میان واقعیت و رؤیا، طبیعت و ذهن، خانه و خیال را برقرار می‌کند (همان، ص ۴۱).

۳. صدف

مفهوم «صدف» در بوطیقای باشلار، روشن، سخت و مطمئن است و تصویر آن به آسانی امکان‌پذیر است. پدیدارشناسی که قصد دارد تجربه خانه‌کردن تخیلی را بررسی کند، نباید فریب زیبایی ظاهری جهان بیرون را بخورد؛ صدف، همانند آشیان تهی، فراخوانی است به رؤیاپردازی خیال پناهنده و تمرین تخیل انسان. زندگی در صدف، با محدودیت‌ها و محافظت‌های خود، محیطی امن و تمرکزآفرین برای ذهن فراهم می‌کند و هم‌زمان، تخیل را به موجودات و صورت‌های غیرمعمول فرامی‌خواند. موجودی که از صدف بیرون می‌آید، ترکیبی از زنده و نیمه‌زنده، نیمه‌انسان و نیمه‌سنگ است و نشانگر تکامل تدریجی موجودات و انسان در خیال است. بدین ترتیب، صدف نمادی از امنیت، تمرکز ذهنی و نقطه اوج کمال‌یافتگی آدمی است و امکان ظهور تخیل پویا و معنادار را فراهم می‌آورد. درباره صدف، تخیل علاوه بر دیالکتیک کوچک و بزرگ، با دیالکتیک موجوداتی زنده می‌شود که یا آزادند یا دربند. نرم‌تن، برای اطمینان از واقعیت زندگی، با کرحتی از صدف خویش بیرون می‌آید. بنابراین، اگر پدیده‌های واقعی رفتار «صدف» را بررسی می‌کردیم، این رفتار بدون دشواری به مشاهده درمی‌آمد. هرچند اگر می‌شد به خلوص مشاهده دست یابیم، یعنی نخستین مشاهده خود را تجربه کنیم، باید به پیچیدگی دلهره و کنجکاوی، نیروی تازه ببخشیم. کارهای نخستین جهان را می‌خواهیم ببینیم، اما باز از دیدن هراس داریم. این همان آستانه قابل درک هر دانش است؛ آستانه‌ای که در آن علاقه سستی می‌گیرد و دچار لغزش می‌شود و باز توان خویش را باز می‌یابد (همان، صص ۴۲-۴۳).

۴. دیالکتیک درون و بیرون

«درون» و «بیرون» یک تقسیم‌بندی دیالکتیکی را شکل می‌دهند؛ هندسه‌ای که با ورود به حوزه‌های استعاره‌ی روشن می‌شود و پایه‌ای برای ایجاد تصاویر و افق‌های مثبت و منفی فراهم

می‌آورد. فیلسوفان، هنگامی که با «درون» و «برون» مواجه می‌شوند، معمولاً در قالب «بودن» و «نبودن» می‌اندیشند و مابعدالطبیعه‌ای عمیق بر نوعی هندسه ضمنی بنا شده است که بر اندیشه، نوعی «فضامندی» تحمیل می‌کند. هیپولیت از «نخستین اسطوره بیرون و درون» سخن می‌گوید و توضیح می‌دهد که این اسطوره با مفهوم بیگانگی مرتبط است؛ دشمنی و گسست میان این دو، فراتر از تقابل ساده ظاهری است. بازتاب‌های «این‌سوی» و «آن‌سوی» نمونه‌هایی از دیالکتیک درون و برون‌اند؛ جایی که «بودن» انسان با «بودن» جهان در تعامل و گاهی در تضاد است و محدودیت‌های مکانی تأثیری قوی بر تجربه هستی‌شناختی او دارند. نمونه «بودن - آنجا» نشان می‌دهد که در تمرکز بر «بودن» یا «آنجا»، یکی دیگری را تضعیف می‌کند و این بیان، «بودن صمیمی» را به سطح بیرونی و عینی منتقل می‌کند. باشلار تأکید می‌کند که هرگونه ساده‌سازی هندسی یا قطبی در تحلیل «درون» و «برون» محدود و ناقص است و تحلیل دقیق این دیالکتیک مستلزم پیگیری کامل مسیرهای تجربه هستی‌شناختی انسان است (Bachelard, ۱۹۹۴, p۲۱۱).

۵. بی‌کرانگی درون

باشلار معتقد است که بی‌کرانگی حالتی درونی و بی‌نظیر است که رؤیایپردازی را از جهان محسوس تا نامتناهی می‌برد. این تجربه تنها از طریق خاطره و اندیشه ممکن است و طنین شکوه اندیشه را بازتاب می‌دهد. بی‌کرانگی متعلق به گسترش وجودی انسان است و زندگی آن را در بر می‌گیرد و بدان پناه می‌دهد. بی‌کرانی در تنهایی آغاز می‌شود؛ زمانی که فرد از حرکت باز می‌ایستد، در جای دیگر سیر می‌کند و در جهان نامتناهی رؤیا می‌بافد. سکون انسان نیز با بی‌کرانی همراه است و به عبارات جهان محسوس معنا می‌بخشد. فرد حس می‌کند که باید در کنار بیان عینیت، چیزی فراتر بگوید؛ غوطه‌خوردن در اطناب کلام یا ظرایف نور و سایه، تأثیر بنیادینی را نشان می‌دهد که در پی بروز خویشتن است. مسئله اصلی، شرکت آزادانه‌تر در خیال بی‌کرانی و ایجاد رابطه‌ای صمیمانه میان کوچک و بزرگ است. زمانی که روح آرام می‌اندیشد و خیال‌بافی می‌کند، گویی بی‌کرانی خیال، بی‌کرانی را انتظار می‌کشد. ذهن اشیاء را می‌بیند، اما روح آشیانه بی‌کرانی را در آن‌ها جست‌وجو می‌کند. بی‌کرانگی در حیطه صمیمیت تمرکز می‌یابد و دو نوع بی‌کرانگی درون

و برون به هم می‌آمیزند و هنگامی که انسان تنها و عمیق‌تر می‌شود، این دو به یگانگی می‌رسند. در اقلیم خیال، زمان و فضا تحت فرمان خیال‌اند؛ گذشته از حال قوی‌تر است و جای دیگر بودن، حافظ اینجا بودن است. مواجهه با جهان آرام تنها در خیال اثر واقعی می‌یابد و خیال شاعرانه می‌تواند روح را تکان دهد و تجربه مستقیم بی‌کرانگی درون را ایجاد کند؛ تجربه‌ای که در آن، ذهن و روح تحت فرمان خیال درمی‌آیند و فرد در پهنه‌ای نامتناهی از حضور و همراهی غوطه‌ور می‌شود (باشلار، ۱۳۹۰، صص ۶۲-۶۷).

بحث و تحلیل

در این بخش، نمونه‌های انتخاب‌شده با محوریت مفاهیم مذکور مورد بررسی قرار می‌گیرند. تحلیل بر اساس پدیدارشناسی باشلار انجام می‌شود تا نشان داده شود که چگونه فضا، هم در تجربه واقعی و ملموس انسان‌ها و هم در خیال و ذهن آنان، به‌عنوان بستری برای هدایت و پیام‌آوری عمل می‌کند و تجربه وجودی را شکل می‌دهد. مؤلفه‌های خانه و آشیان، به‌عنوان پناهگاه‌های فیزیکی و ذهنی، مورد توجه قرار می‌گیرند؛ صدف نمادی از حفاظت و محافظت محیطی و روانی است و دیالکتیک درون و برون، رابطه میان تجربه درونی و جهان بیرونی را روشن می‌سازد. این تحلیل همچنین می‌کوشد نشان دهد که چگونه فضاها محدود و پناهگاه‌ها امکان تجربه بی‌کرانگی درون را فراهم می‌کنند.

۱. خانه و آشیان

در تحلیل این بخش، نمونه‌ها با تمرکز بر چگونگی شکل‌گیری فضاها فیزیکی و ذهنی امن بررسی می‌شوند تا نقش آن‌ها در هدایت، پیام‌آوری و تجربه وجودی روشن گردد.

۱/ آیه ۱۰: «إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَبْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا»

آیه با فعل «أَوَى» آغاز می‌شود. این فعل در عربی صرفاً به معنای «پناه گرفتن» نیست، بلکه به معنای پناه گرفتن در جای امن و امان است که طبیعتاً آرامش را نیز به همراه دارد. جوانان به غار پناه می‌برند و در آن جای می‌گیرند. همین یک فعل، غار را از مکانی صرفاً فیزیکی به فضایی معنادار تبدیل می‌کند. بلافاصله پس از ورود، می‌فرماید: «رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً». این دعا در آستانه

ورود مطرح می‌شود، نه پس از استقرار؛ یعنی جوانان می‌دانند که غار به‌تنهایی کافی نیست و فضا باید واجد عنصری باشد که از بیرون به دست نمی‌آید. رحمت در اینجا همان عنصری است که فضای فیزیکی را به فضای زیست‌پذیر بدل می‌کند. در پایان آیه نیز کلمه «رَشَدًا» نشان می‌دهد که جوانان، علاوه بر در امان ماندن، خواهان تغییری در این فضای بسته‌اند. این همان چیزی است که غار را از یک پناهگاه صرف، به خانه یا آشیانه ارتقا می‌دهد.

۱.۲. آیه ۱۱: «فَضَرْنَا عَلَىٰ آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا»

غار، فراتر از یک مکان فیزیکی، فضایی برای توقف و آرامش است؛ جایی که ذهن و روح از دغدغه‌های جهان بیرون فاصله می‌گیرند و امکان تمرکز بر ایمان و تأمل درونی فراهم می‌شود. سکون طولانی در غار، که با تعبیر «سِنِينَ عَدَدًا» بیان شده است، تجربه‌ای است که می‌توان آن را از ویژگی‌های اصلی خانه و آشیان به شمار آورد. این فضا جایی است که انسان در امنیت و آسودگی، هم با واقعیت پیرامون و هم با جهان ذهنی خود مواجه می‌شود و امکان پرورش معنوی و رشد درونی می‌یابد.

۱.۳. آیه ۱۶: «وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْوَا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مَرْفَقًا»

در این آیه، نخست حرکت جدایی از قوم و معبودهای آنان با تعبیر «اعْتَزَلْتُمُوهُمْ» اتفاق می‌افتد. جوانان کهف، پیش از یافتن غار، از قوم و معبودهایشان جدا می‌شوند. این جدایی، نخستین حرکت در فرایند آشیانه‌سازی و ایجاد مرزی است که فضای امن را از فضای بیگانه متمایز می‌کند. فرمان پناه بردن به غار با تعبیر «فَأَوْوَا» بیان شده است و نشان می‌دهد که غار از همان ابتدا از سوی پروردگار، خانه و آشیانی امن در نظر گرفته شده است. صیغه امری این فراخوان نیز نشان می‌دهد که پروردگار این جوانان را به‌سوی آن هدایت کرده است تا در آن پناه گیرند و آرام یابند. عبارت «يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ» نشان‌دهنده گستردن رحمت خداوند بر آنان است. این عبارت همان چیزی است که فضای غار را از پناهگاهی سنگی به سقفی حمایت‌گر تبدیل می‌کند. عبارت «وَيُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مَرْفَقًا» نیز نشان می‌دهد که غار از مکانی موقتی به پناهگاهی امن برای سکونت طولانی‌مدت و واقعی تبدیل می‌شود.

۴/۱. آیه ۲۶: «قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِئْتُمْ لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصِرْ بِهِ وَأَسْمِعْ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا»

فحوای آیه از غار فاصله می‌گیرد و توجه را به آسمان‌ها معطوف می‌کند. پرسش از مدت اقامت جوانان دیگر اهمیتی ندارد؛ زیرا در برابر علم خداوند، هر عدد و هر زمانی بی معنا می‌شود. غار با روزنه‌اش به بیرون متصل بود، اما خانه امن الهی به هیچ روزنه‌ای نیاز ندارد. خداوند بدون نیاز به دیدن یا شنیدن، بر همه چیز آگاه است. پیام آیه را می‌توان در این نکته خلاصه کرد که پناه واقعی را نه در یک مکان، بلکه در حضور عابدانه در محضر الهی باید جست‌وجو کرد.

۲. صدف

مفهوم «صدف» در این آیات به پوشش و حائل محافظتی اشاره دارد که تجربه درونی انسان را از تأثیرات بیرونی مصون می‌دارد و امکان تأمل، رشد و خودآگاهی را فراهم می‌آورد. اصحاب کهف در غار، با برخورداری از چنین صدفی، از تهدیدها و موانع محیطی محفوظ می‌مانند و می‌توانند تجربه‌ای متعالی و امن از ایمان و هدایت الهی داشته باشند. در این بخش، نمونه‌های قرآنی مرتبط با صدف، به تحلیل چگونگی حفاظت و جداسازی فضای درونی از محیط بیرونی و تأثیر آن بر تعالی روحی اختصاص یافته است.

۲/۱. آیه ۹: «أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا»

داستان اصحاب کهف، روایت حضور یک نرم‌تن در دل یک پوسته سخت و صدفی است. آنان در آرامش غار، از هیاهوی جهان دور ایستاده‌اند تا به کمال مطلوب الهی برسند؛ اما این حیات پنهان، برای آنکه در گذر زمان زائل نشود، به رقیم نیاز دارد. رقیم، همان کتیبه ماندگار الهی است؛ همان پوسته‌ای که با صلابت خود از روایت این حیات شگفت‌انگیز محافظت می‌کند و آن را از فراموشی می‌رهاند.

۲/۲. آیه ۱۹: «وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِنَبِّئَهُمْ قَالَ فَأَيُّ مَنِمُّهُمْ كَمْ لَبِئْتُمْ قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ»

لحظه بیداری، یعنی لحظه گشودگی صدف و بازگشت به جریان حیات مرسوم جهان. این برخاستن، نه یک حرکت ساده، بلکه گذار از سکون محافظ به مواجهه با زمان است. هنگامی که اصحاب کهف از درون صدف به بیرون می‌آیند، نخستین واکنش آنان پرسش از تجربه زمانی

خویش است. این پرسش، نشان‌دهنده شکاف میان زمان کیفی و بی‌زمان درون صدف و زمان مادی و گذرا در جهان است. برای آنان که در آرامش صدف بوده‌اند، زمان تنها یک لحظه یا بخشی از یک روز است؛ چراکه در درون صدف، زمان در خدمت تکامل و کمال حیات بوده است. در واقع، این آیه روایتگر برخورد تجربه بی‌زمان درون صدف با واقعیت‌های گذرای جهان است؛ تضادی که می‌توان آن را تعبیری از دیالکتیک زمانی دانست. دیالکتیکی که در آن، هستی واقعی برای اصحاب کهف آشکار گشته و به تجربه بی‌زمانی در گذر زمان منجر می‌شود.

۲/۳. آیه ۲۰: «إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعَذِّبُوكُمْ فِي مَلَبِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذَا أَبَدَا»

در رویکرد پدیدارشناختی، صدف یا محیط محافظ، صرفاً به معنای یک ساختار فیزیکی نظیر سنگ یا غار نیست، بلکه صدف آن فضایی است که اجازه می‌دهد یک معنا یا یک حقیقت، بدون دگرگونی، رشد کند. این آیه می‌گوید اگر این مرز (صدف) شکسته شود، یا آنان را می‌کشند یا به آن‌سوی مرز، یعنی جهانی با اعتقادات خودشان، باز می‌گردانند. از سوی دیگر، اگر صدف، یعنی آن فضای محافظ، از میان برود، آنان دوباره به همان زمان مادی و گذرا و تکراری باز می‌گردند. در واقع، ماهیت صدف تنها در سکون آن نیست، بلکه در قابلیت صیانت از حقیقت است. این آیه نشان می‌دهد که صدف، مرزی میان حقیقت در حال تکامل و جهان در حال گذار است. صدف همان فضایی است که در این آیه، از «رجم» به معنای نابود کردن حقیقت و «اعاده» به معنای بازگرداندن به ملت مادی جلوگیری می‌کند.

۲/۴. آیه ۲۵: «وَلْيَبْهُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَارْدَاذُوا نَسْعًا»

پروردگار با اشاره به این سیصد سال و اندی درنگ، به ما نشان می‌دهد که در این خلوت امن، زمان بیرونی، که با سرعت می‌گذرد و چیزها را فرسوده می‌کند، قدرت خود را از دست داده است. در اینجا، زمان دیگر یک دشمن نیست، بلکه مانند آغوشی آرام، به حقیقت فرصت می‌دهد تا در سکون صدف، به آرامی رشد کند.

۳. دیالکتیک درون و برون

در این بخش، نمونه‌های مرتبط با دیالکتیک درون و برون بررسی می‌شوند. دیالکتیک درون و برون، تعامل و تضاد میان فضای درونی انسان و جهان بیرونی را نشان می‌دهد و به تحلیل نحوه

بازتاب تجربه‌های ذهنی در عرصه عینی می‌پردازد. در داستان اصحاب کهف، تعادل میان سکون درونی و مواجهه با جهان بیرونی و چگونگی تأثیرگذاری محیط بر ذهن و ایمان آنان، نمونه‌ای بارز از این دیالکتیک فراهم می‌آورد.

۳/۱. آیه ۱۲: «ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْجَرْيِينَ أَحْسَنُ لِمَا لَبِئُوا أَمَدًا»

بازگردانده‌شدن اصحاب کهف از حالت تعلیق، به منزله خروج آنان از سکون درونی و ورود دوباره به نظم بیرونی است. این آیه نشان می‌دهد که درون غار، صرفاً محل اختفا نیست، بلکه فضایی است که در آن، زمان عادی برون به حالت تعلیق درمی‌آید. سپس «بعث» اصحاب را به آستانه‌ای می‌رساند که در آن باید میان تجربه درونی خویش و واقعیت تاریخی بیرون، نسبتی برقرار کنند. از این رو، دیالکتیک درون و برون در این آیه به صورت تقابل ساده غار و شهر ظاهر نمی‌شود، بلکه در قالب نسبت میان زمان زیسته درون و زمان تاریخی برون پدیدار می‌گردد.

۳/۲. آیه ۱۳: «ثُمَّ نَفَخْنَا فِيهِمُ النَّفْثَ الْأَوَّلَ فَأَلْغَيْنَا الْوَحْيَ عَنْهُمْ وَأَعْصَتُ الْأَوَّلَ وَالْخُلَفَاءُ الْأَوَّلَ»

اصحاب کهف، جوانانی مؤمن و هدایت‌یافته بودند که به غار به عنوان مکانی امن پناه بردند. آنان از جهان بیرونی و تهدیدهای آن فاصله گرفتند و در فضای محافظت‌شده غار، ایمان و هدایت الهی را تجربه کردند. بنابراین، این آیه دیالکتیک درون و برون را به صورت رابطه میان ایمان درونی و جهان بیرونی تهدیدکننده ترسیم می‌کند. برون، زمینه آزمون و آشکارشدن ایمان است و درون، سرچشمه‌ای است که به اصحاب امکان می‌دهد در برابر آن جهان ایستادگی کنند. این رابطه در آیات بعد، با خروج آنان از جامعه و پناه‌گرفتن در غار، صورت فضایی عینی پیدا می‌کند و آنچه در این آیه به صورت تجربه درونی ایمان و هدایت بیان شده است، در آیات بعد در قالب حرکت از فضای بیرونی جامعه به فضای درونی کهف تجسم می‌یابد.

۳/۳. آیه ۱۷: «وَنَزَى السَّمَاءَ إِذَا طَلَعَتْ تَرَاوَرُّ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا عَزَبَتْ نَفَرُهُمْ ذَاتَ الشِّمَالِ

وَهُمْ فِي فَقْوَةٍ مِنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا

مُرْشِدًا»

رابطه دیالکتیکی درون و برون در این آیه، از طریق نسبت میان کهف، خورشید و فضای گشوده پیرامون غار شکل می‌گیرد. خورشید به عنوان عنصری بیرونی و نیرومند، هنگام طلوع از غار فاصله

می‌گیرد و هنگام غروب نیز به‌گونه‌ای از کنار اصحاب عبور می‌کند که آنان را مستقیماً در معرض تابش خود قرار نمی‌دهد. در نتیجه، فضای بیرون، بدون آنکه حریم فضای درونی کهف را از میان ببرد، امکان ادامه حیات اصحاب را فراهم می‌کند. عبارت «وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ» نشان می‌دهد که اصحاب در بخش گشوده و میانی غار قرار دارند. بنابراین، کهف فضایی کاملاً بسته نیست، بلکه فضای درونی‌ای است که از طریق گشودگی میانی «فجوه» با آسمان و بیرون ارتباط دارد. «فجوه» صرفاً یک فضای گشوده در درون غار نیست و نباید آن را صرفاً به معنای «روزنه» یا «فضای میانی» تقلیل داد. این گشودگی، از یک سو، در ساختار مادی غار وجود دارد و از سوی دیگر، امکان تجربه‌ای خاص را برای اصحاب فراهم می‌کند: آنان در پناه غار باقی می‌مانند، اما کاملاً از نور و هوای بیرون جدا نیستند. در نتیجه، «فجوه» صورت فضایی و زیسته دیالکتیک درون و بیرون است؛ یعنی گشودگی‌ای در دل پناه که ارتباط با بیرون را ممکن می‌کند، بی‌آنکه امنیت درون را از میان ببرد. در اینجا، درون برای حفظ امنیت و هویت اصحاب، به کارکرد محافظتی خود ادامه می‌دهد، اما هم‌زمان از نور و هوای فضای بیرون نیز بی‌بهره نمی‌ماند. خورشید نیز به‌جای ورود مستقیم و ویرانگر به غار، در حرکتی هماهنگ با ساختار آن، پیرامونش را درمی‌نوردد. از این‌رو، آیه دیالکتیک درون و بیرون را نه در قالب جدایی یا تقابل ساده، بلکه به‌صورت رابطه‌ای تنظیم‌شده و متقابل نشان می‌دهد.

۳/۴. آیه ۱۹: «قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَيْسَ لَكُمْ بِذِكْرِ هَذِهِ الْبَلَاءِ إِلَيْنَا أَرْسِلْهُ لِنَكُنَّ مِنَ الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْكُلْ مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا»

خروج یکی از اصحاب از فضای درونی غار و ورود او به شهر، فرایند دیالکتیکی درون و بیرون را در روایت آشکار می‌کند؛ زیرا فضای درون برای تأمین نیازهای خود به بیرون وابسته است، اما هم‌زمان می‌کوشد حریم و راز خود را در برابر آن حفظ کند. غار، فضای درون و پناه است؛ مکانی بسته که اصحاب در آن، هویت ایمانی و راز جمعی خود را از تهدیدهای جهان بیرون حفظ کرده‌اند. در برابر آن، شهر برای ایشان فضای بیرون، آشکارگی و خطر است؛ قلمرویی که حضور فرد در آن می‌تواند به شناسایی و فروپاشی حریم درونی بینجامد. با این حال، اصحاب نمی‌توانند به‌طور کامل از بیرون بی‌نیاز باشند؛ از این‌رو، یکی از خود را با سکه نقره به شهر می‌فرستند تا

غذایی پاکیزه تهیه کند. این فرستاده، واسطه‌ای میان دو فضا است که باید از درون به بیرون برود، اما راز درون را آشکار نکند. فرمان «وَلْيَتَلَطَّفْ» شیوه عبور محتاطانه از این آستانه را تعیین می‌کند و عبارت «وَلَا يُسْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا» نشان می‌دهد که هرگونه تماس با بیرون، در صورت فقدان احتیاط، امنیت درون را تهدید می‌کند. بنابراین، آیه درون و برون را نه دو قلمرو کاملاً جدا، بلکه دو فضای وابسته و پرچالش نشان می‌دهد. درون، حافظ هویت و امنیت است و برون، تأمین‌کننده نیازهای زندگی؛ اما ارتباط با برون تنها از طریق گزینش، تلطف و پاسداری از راز امکان‌پذیر است.

۵/۳. آیه ۲۰: «إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعَذِّبُوكُمْ فِي مَلْتَمِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذَا أَبَدُوا»

برای اصحاب کهف، ترس از بیرون فقط ترس از کشته شدن نیست. آنان نگران‌اند که اگر مردم بر آنان دست یابند، یا با سنگ‌پرانی آنان را از میان بردارند یا به آیین خود بازگردانند؛ یعنی فرصت ندهند تا راهی را که برگزیده‌اند، ادامه دهند. به همین دلیل، غار برای آنان فقط جایی برای پنهان شدن نیست. فشار بیرون به این فضای سنگی معنا می‌دهد و آن را به پناهگاهی برای حفظ باور و هویت آنان تبدیل می‌کند. در مقابل، همین پناه‌گرفتن در غار باعث می‌شود جهان بیرون برای آنان چهره‌ای تهدیدکننده پیدا کند؛ جهانی که می‌خواهد آنان را دوباره به وضعیت پیشین خود بازگرداند. بنابراین، غار و بیرون از غار در این آیه جدا از یکدیگر معنا پیدا نمی‌کنند. بیرون، با تهدید خود، غار را به فضای پناه بدل می‌کند و غار، با حفظ اصحاب، مرز آنان را در برابر بیرون نگه می‌دارد. آنچه اصحاب کهف از آن می‌گریزند، فقط آسیب جسمانی نیست، بلکه بازگشت به فضایی است که در آن، امکان انتخاب و پایبندی به باورشان از میان می‌رود.

۶/۳. آیه ۲۲: «سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ مَا يَكْفِيهِمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا نُحِيطُ فِيهِمْ إِلَّا بِمَا ظَاهَرُوا وَلَا نَسْتَفْتِي فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا»

بحث درباره تعداد اصحاب کهف و سگ آنان، با همه اختلاف دیدگاه‌ها و گمانه‌زنی‌های پیرامون آن، تفاوت میان ادراک انسانی و واقعیت پنهان را آشکار می‌کند؛ زیرا آنچه در درون غار، در پناه سکون و حفاظت آن، رخ داده است، در جهان بیرون تنها به صورت تصور، حدس و شمارش بازتاب می‌یابد. از این رو، آیه دیالکتیک درون و برون را نه صرفاً در اختلاف بر سر عدد، بلکه در

فاصله میان حقیقت فضای درونی و ابزارهای فهم بیرونی آشکار می‌کند. عدد، حدس، محاسبه و نام‌گذاری، هرچند می‌کوشند امر پنهان را در قالبی معین جای دهند، توان راهیابی به حقیقتی را ندارند که در افق غیب و علم الهی قرار گرفته است. اصحاب کهف از مرزهای جهان برون گذشته و در پناه علم الهی قرار گرفته‌اند. تلاش برای سنجش آنان با مقیاس اعداد، حقیقت وجودی آنان را آشکار نمی‌کند، بلکه محدودیت دستگاه ادراک انسانی را نمایان می‌سازد. عبارت «رَجَمًا بِالْغَيْبِ» نیز همین ناتوانی را آشکار می‌کند.

فرمان «قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ» این فاصله را آشکارا اعلام می‌کند. خداوند عدد دیگری در برابر اعداد پیشنهادی مردم قرار نمی‌دهد. بنابراین، بحث مردم ظاهراً درباره شمار اصحاب کهف است، اما در لایه عمیق‌تر، مرزهای دانش انسانی را به پرسش می‌گیرد. برون در اینجا جایگاه ابزارهایی است که می‌خواهند حقیقت را در اختیار بگیرند و آن را به صورتی قابل اندازه‌گیری تقلیل دهند، درحالی‌که درون، عرصه حقیقتی یکپارچه و دسترس‌ناپذیر است که در برابر این تقلیل مقاومت می‌کند. نقطه اوج این دیالکتیک جایی است که فعالیت پرشتاب برون، یعنی حدس و شمارش، نه به کشف درون، بلکه به بن‌بست خود می‌رسد؛ یعنی همان وضعیتی که آیه با تعبیر «رَجَمًا بِالْغَيْبِ» بیان می‌کند.

۷/۳. آیه ۲۶: «قُلْ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصِرْ بِهِ وَأَسْمِعْ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا»

اطلاع خداوند از مدت اقامت اصحاب کهف و پنهان‌بودن آن از چشم دیگران، نمونه‌ای از تفاوت میان تجربه درونی و دانش بیرونی است. غار، به‌عنوان فضایی امن و محافظت‌شده، امکان رشد ایمان و تمرکز ذهنی را برای آنان فراهم کرده است، درحالی‌که جهان بیرون، محدودیت‌های ادراک انسانی و ناتوانی در فهم کامل حقیقت را نمایان می‌سازد. این تضاد میان سکون درون و ناآگاهی یا تهدید بیرون، نمونه‌ای از دیالکتیک درون و برون است. سکون غار، بستر تجربه معنوی و هدایت الهی است و جهان بیرون، امکان مقایسه و فهم محدود انسان را آشکار می‌کند. چنین تعاملی میان درون غار و بیرون جهان، پیوند میان فضا، ذهن و تجربه معنوی انسان را نشان می‌دهد.

۴. بی‌کرانگی درون

مؤلفه «بی‌کرانگی درون» به گستره ذهنی و تجربه‌های معنوی انسان اشاره دارد که فراتر از محدودیت‌های زمان و مکان محسوس قرار می‌گیرد. در غار، اصحاب کهف با فاصله گرفتن از جهان بیرونی و تحت هدایت الهی، امکان تجربه‌ای بی‌کران از ایمان، اندیشه و خیال را می‌یابند. تحلیل این بخش بر چگونگی شکل‌گیری تجربه ذهنی بی‌مرز و ارتباط آن با هدایت الهی و تعالی روحی تمرکز دارد.

۴/۱. آیه ۱۴: «وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُو مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذَا شَطَطًا»

در این آیه، پیوند الهی با دل‌های اصحاب کهف در عبارت «وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ»، پیش از هر کنش بیرونی، از استقرار نوعی گشودگی درونی حکایت دارد؛ گشودگی‌ای که آنان را قادر می‌سازد در برابر نظم مسلط بیرونی بایستند و ایمان خویش را آشکار کنند. این استحکام قلبی، نه حاصل استدلال عقلانی صرف، بلکه نتیجه تجربه‌ای درونی است که مرزهای ترس، تهدید و محدودیت را درهم می‌شکند. آغاز بی‌کرانگی درون همان نقطه‌ای است که درون انسان، با رهایی از فشار جهان بیرون، به افقی نامتناهی از معنا و یقین متصل می‌شود. ایستادن آنان و اعلان توحید، نشانه عبور از وضعیت محصور به وضعیت گسترش‌یافته وجودی است؛ وضعیتی که در آن، ایمان نه واکنشی دفاعی، بلکه تجربه‌ای متعالی و بی‌کران در ساحت درون است.

۴/۲. آیه ۱۸: «وَنَحْسَبُهُمْ أُنْقَاطًا وَهُمْ رُفُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشَّمَالِ وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُغْبًا»

در این آیه، با صحنه‌ای روبه‌رو هستیم که منطق عادی جهان در آن از کار می‌افتد؛ جوانانی که در عین خواب، بیدار به نظر می‌رسند. این وضعیت نشان می‌دهد که با فضایی روبه‌رو هستیم که مرزهای معمول بودن و نبودن را درهم شکسته است؛ فضایی که در درون خود چنان عمیق و بی‌کران است که نمی‌توان آن را در قالب یک خواب ساده گنجانند. این بی‌کرانگی، در سکون خود، با دنیای بیرون در گسستی عمیق قرار دارد. حضور سگ در آستانه غار و هیبت ترسناکی که در نگاه ناظر پدید می‌آورد، نشان می‌دهد که میان این خلوت بی‌کران درون و دنیای مادی بیرون، مرزی

بسیار حساس وجود دارد. این برخورد میان آرامش معجزه‌آسای درون و هیبت ترسناک بیرون، همان نقطه دیالکتیکی است که در آن می‌توان شکوه این بی‌کرانگی را درک کرد.

۴/۳. آیه ۲۴: «إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَادْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نُسِيتَ وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنِي رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا»

این آیه بازتابی از هدایت فردی است. زمانی که انسان غرق در فراموشی یا سردرگمی می‌شود، یاد خداوند امکان دست‌یابی به مسیر درست و گسترش درونی ایمان و آگاهی را فراهم می‌آورد. در زمینه داستان اصحاب کهف، این آیه نشان می‌دهد که سکون آنان در غار تنها یک توقف جسمانی نیست، بلکه فرصتی برای تجربه ذهنی و معنوی بی‌کرانگی است؛ روح آنان آزاد است تا در آرامش و دور از مداخله بیرونی، رابطه‌ای مستقیم با هدایت الهی برقرار کند. در این حالت، بی‌کرانگی درون با سکون و تمرکز ذهنی میسر می‌شود. در چنین فضایی، مسیر فکری و معنوی اصحاب کهف، همچون پهنه‌ای نامتناهی در ذهن و خیال، فرصت رشد و تعالی می‌یابد و به گسترش وجودی آنان می‌انجامد.

۴/۴. آیه ۲۶: «قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصِرْ بِهِ وَأَسْمِعْ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا»

این آیه بر گستره مطلق علم و هدایت الهی تأکید می‌کند و یادآور می‌شود که تجربه اصحاب کهف در غار، تنها به زمان و مکان محسوس محدود نیست. دانش و اراده خداوند، سکون و خلسه درونی آنان را در فضایی نامتناهی تثبیت می‌کند؛ فضایی که در آن، ذهن و روح از چارچوب‌های معمول زندگی روزمره رها می‌شوند و می‌توانند به افق‌های بی‌کران تفکر و ایمان دست یابند. این گستردگی درونی به معنای آگاهی مستقل از رخدادهای بیرونی است. حتی اگر دنیا آنان را فراموش کرده باشد یا زمان، در ظاهر، بر آنان گذشته باشد، درونشان همچنان در ارتباط با هدایت الهی زنده و پویا باقی می‌ماند. چنین تجربه‌ای نشان می‌دهد که بی‌کرانگی درون با سکوت، تمرکز ذهنی و اعتماد به راهنمایی الهی شکل می‌گیرد، امکان رشد معنوی و تعالی روح را فراهم می‌سازد و به این ترتیب، درون انسان همچون پهنه‌ای نامتناهی، در حضور خداوند گسترده و بی‌مرز می‌شود.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با بهره‌گیری از چارچوب پدیدارشناسی گاستون باشلار و بوطیقای فضا نشان داد که سوره کهف، به‌ویژه داستان اصحاب کهف، نمونه‌ای برجسته از تعامل میان انسان و محیط محدود و محافظت‌شده است که تجربه معنوی و هدایت الهی را ممکن می‌سازد. تحلیل چهار مؤلفه «خانه و آشیان»، «صدف»، «دیالکتیک درون و برون» و «بی‌کرانگی درون» روشن ساخت که غار و محیط پناهگاهی داستان، فراتر از یک مکان فیزیکی، به نمادی از سکون، آرامش و امنیت تبدیل می‌شوند و بستری برای رشد ایمان و درک هدایت الهی فراهم می‌کنند.

مؤلفه خانه و آشیان نشان داد که غار، هم به‌عنوان محیطی امن و فیزیکی و هم به‌عنوان فضایی ذهنی و روحی، سکون و آرامش را برای اصحاب کهف فراهم می‌کند و امکان انس با جهان معنوی و تأمل در هدایت خداوند را به وجود می‌آورد. مفهوم صدف، اهمیت حفاظت و جداسازی فضای درونی از محیط بیرونی را برجسته کرد و نشان داد که چگونه یک فضای محدود و محافظت‌شده، امکان تأمل درونی و تجربه متعالی انسان را فراهم می‌کند. تحلیل دیالکتیک درون و برون نیز تعادل میان تجربه درونی و محدودیت‌های جهان بیرون را آشکار ساخت و نشان داد که سکون ذهنی و فیزیکی، در تعامل پویا با چالش‌ها و واقعیت‌های بیرونی، نقش مؤثری در هدایت و رشد معنوی انسان ایفا می‌کند. در نهایت، مؤلفه بی‌کرانگی درون، تجربه ذهنی گسترده و نامتناهی انسان را در فضای امن غار نمایان ساخت و نشان داد که سکون و تأمل درونی، زمینه بروز خیال‌پردازی، تفکر متعالی و اتصال عمیق‌تر به حقیقت الهی را فراهم می‌آورد.

به‌طور کلی، یافته‌های این پژوهش تأکید می‌کند که ساختار فضامند سوره کهف، با بهره‌گیری از فضاهای محدود و پناهگاه‌های ذهنی و فیزیکی، انتقال پیام هدایت، رشد معنوی و آرامش درونی انسان را تسهیل می‌کند. چارچوب پدیدارشناسانه باشلار، با تمرکز بر تجربه تخیلی و معنوی انسان، ابزاری مناسب برای تحلیل متن دینی و بررسی رابطه میان سکون، فضا و هدایت الهی فراهم می‌آورد. این بررسی نشان می‌دهد که فضاهای محدود و محافظت‌شده نه تنها امکان حفظ امنیت و آرامش درونی را فراهم می‌کنند، بلکه بستری برای تجربه بی‌کرانگی درون، رشد

ایمان و حضور فعال ذهن و روح در فرایند فهم و دریافت هدایت الهی ایجاد می‌کنند. از این منظر، «غار» صرفاً یک موقعیت تاریخی نیست، بلکه می‌توان آن را کهن‌الگویی روانی - فضایی دانست؛ بنابراین، اهمیت داستان تنها در تاریخ وقوع آن نیست، بلکه در بازنمایی پدیده‌ای همیشگی از پناه‌جویی معنوی است که در قالب فضا تجسم می‌یابد.

فهرست منابع

قران کریم

۱. انطوان، الیاس. (۱۳۷۷ش)، فرهنگ نوین عربی-فارسی. ترجمه: سید مصطفی طباطبایی. تهران: انتشارت کتابفروشی اسلامیه.
۲. باشلار، گاستون. (۱۳۹۰ش). بوطیقای فضا. ترجمه: مریم کمالی و محمد شیربچه. تهران: نشر روشنگران و مطالعات زنان.
۳. برزگر پش، کبری. (۱۴۰۱ش). تحلیل شناختی عنصر حرکت در سوره کهف بر اساس نظریه تالمی. مجله زبان پژوهی بهار. شماره ۴۲. صص ۶۹-۹۲.
۴. خالقی دامغانی، احمد و همکار. (۱۳۹۲ش). دستاوردهای پدیدارشناسی هایدگر در علوم انسانی پژوهش سیاسی. نشریه فصلنامه سیاست دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران. دوره ۴۳. شماره ۱. صص ۳-۲۳.
۵. زریوند، نیلوفر. (۱۳۹۹ش). تحلیل سوره «کهف» بر پایه رویکرد معناشناسی شناختی. مجله لسان مبین. شماره ۴۲. صص ۴۲-۵۷.
۶. معین، محمد. (۱۳۸۲ش). فرهنگ معین. تهران: زرین.
۷. میربازل، خدیجه. (۱۴۰۰ش). گفتمان کاوی آیات ۸۳ تا ۹۸ سوره کهف با استناد بر تحلیل انتقادی گفتمان فرکلاف. مجله علم زبان. شماره ۱۴. صص ۱۱۹-۱۴۰.
۸. نامورمطلق، بهمن. (۱۳۸۶ش). باشلار بنیانگذار نقد تخیلی. نشریه پژوهشنامه فرهنگستان هنر. شماره ۳. صص ۵۷-۷۲.
۹. نوربرگ شولتز، کریستین. (۱۳۸۸ش). روح مکان به سوی پدیدارشناسی معماری. ترجمه: محمدرضا شیرازی. تهران: نشر رخداد نو.
۱۰. نیچه و دیگران. (۱۳۷۹ش). هرمنوتیک مدرن: گزینه جستارها. ترجمه: بابک احمدی؛ مهران مهاجر؛ محمد نبوی. تهران: مرکز.

۱۱. هوسرل، ادموند. (۱۳۷۲ش). *ایده پدیده‌شناسی*. ترجمه: عبدالکریم رشیدیان. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

۱۲. Bachelard, G. (۱۹۹۴). *The Poetics of Space (La poésie de l'espace)*. Foreword by J. R. Stilgoe. Translation by Maria Jolàs. Beacon Press. Boston, MA.
۱۳. Bachelard, Gaston. (۱۹۴۲). *Leau et ies rêves*. Essai sur l'imagination de la matière, librairie yose corti.
۱۴. Heidegger, Martin. (۱۹۹۶). *Being and Time*. translated by Joan Stambaugh, state university of New York press.
۱۵. Keat, R. (۱۹۸۲). *Merleau-Ponty and the Phenomenology of the Body*. unpublished.
۱۶. Pallasmaa, Juhani. (۲۰۱۴). *Space, place and atmosphere*. Emotion and peripheral perception in architectural experience. *Lebenswelt*, ۴, ۱. p.
۱۷. Relph, Edward. (۲۰۰۰). Place and Placelessness. *Progress in Human Geography*. ۲۴ (۴). P ۶۱۳-۶۱۹.
۱۸. Tadie, Jean-Yves. (۱۹۸۷). *La critique littéraire au xxe siècle*. Les dossiers belfond.

